

زبان عربی در ایران

گذشته، حال و آینده^(۱)

نوشته دکتر ویکتور الکا*

ترجمه دکتر حیدر محلاتی**

چکیده

زبان عربی در برهه‌ای از زمان چهره جهانی به خود گرفت و دایره نفوذ خود را با گسترش اسلام در سراسر جهان وسعت بیشتری بخشید. مرزهای چین را درنوردید و با گذر از خاورمیانه، مصر و شمال آفریقا به جنوب باختری اروپا رسید. پایه‌گذار این گستره فراگیر جهانی چیزی نبود جز تمدنی که این زبان با خود داشت و باعث هدایت انسان‌ها به سوی پیشرفت و شکوفایی شد. مردم جزیره‌العرب با نشر اسلام به وسیله زبان قرآن راه این تمدن را هموار کردند و باعث شدند تا دیگر ملل نخبه جهان با شیفتگی فراوان زبان عربی را در آغوش گیرند، و با این زبان، میراث فرهنگی دیرپای خود را منتقل کنند.

ایرانیان با مشارکت عظیم خود در تمدن اسلامی و عربی، و با نقش‌آفرینی بی‌همتا در ساماندهی زبان عربی، از دیگر ملل سرآمد بودند. و این گفته ابن‌خلدون است که: «بیشتر علمای اسلام از ایرانیان بودند». (← ابن‌خلدون، ۱۹۶۷ م.)

با این همه، و علی‌رغم گسترش زبان عربی در ایران، این پرسش مطرح است که چرا زبان عربی به‌عنوان زبان گویشی مردم در قلمرو شاهان ساسانی آن‌گونه که در سرزمین ما بین‌النهرین، سوریه، فلسطین و لبنان مورد استفاده قرار گرفت، به کار گرفته نشد؟ زبان فارسی دری با پایان قرن سوم هجری رو به شکوفایی نهاد، و نشانه‌های شعر و شاعری

*. استاد ممتاز و رئیس مرکز زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لبنان

H_mahallati20@gmail.com

** عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه قم

در آن نمایان شد، و سرانجام راه پرفراز و نشیب خود را با رودکی (۳۲۹ هـ. / ۱۰۲۰ م.)، شاعر پرآوازه ایرانی آغاز کرد.

کلیدواژه‌ها: زبان عربی، ایران، گذشته، حال، آینده.

پیوند ناگسستنی اسلام و زبان عربی

همزمان با نشر اسلام در ایران، زبان عربی به‌عنوان زبان دین، زبان حکومت و زبان نخبگان مطرح شد. این زبان علی‌رغم قداستی که داشت، و به‌عنوان زبان وحی الهی که بر پیامبر، نازل، و بارها در قرآن — آیات «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (یوسف / ۲) «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (شوری / ۷)، و «...وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.» (نحل / ۱۰۳) — تأکید شده بود، نتوانست جایگزین زبان روزمره مردم شود.

بدین‌سان پیوندی ناگسستنی میان اسلام و زبان قرآن پدید آمد، و از این پیوند نتایج بسیار مهمی حاصل شد. از جمله اینکه زبان قرآن به‌دلیل داشتن مفاهیم و معانی بسیار بلند، قابل ترجمه به زبان‌های دیگر نبود، و در صورت ترجمه، احتمال تحریف در کلام خداوند و دوری از اهداف و مقاصد اصلی قرآن می‌رفت. از این رو این پیوند جدایی‌ناپذیر، همه مسلمانان را با هر زبانی که داشتند برای درک دین اسلام و فهم قرآن به‌عنوان آیین زندگی و دستور دین، ملزم به یادگیری زبان عربی کرد، و حدیث پیامبر اکرم که فرمود: «طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است» می‌تواند مؤید این مطلب باشد.

چنانچه سلطه سیاسی حاکمان عرب را به عوامل مذکور بیفزاییم، و تئوری جامعه‌شناختی ابن‌خلدون را مبنا قرار دهیم که ملل مغلوب به پیروی از ملل پیروز روی می‌آورند، هرچند این ملل از نظر تمدن پایین‌تر باشند، دیدگاه ایرانیان درباره زبان عربی به‌عنوان زبان مقدس و شریف، و نیز نگاه آنها به فرهنگ عربی به‌عنوان فرهنگ الگومند برای ما آشکار می‌شود.

آمیختگی دو فرهنگ عربی و ایرانی

در این راستا، فرهنگ عربی با زندگی ایرانیان ارتباط عمیقی یافت. فرهنگ با همه

مفاهیم گوناگونی که دربر دارد، در روش زندگی خلاصه می‌شود؛ و پایه و اساس این فرهنگ، بر زبان عربی که ریشه در قرآن و شعر عرب دارد، استوار بود.

در آن دوران، زبان پهلوی ساسانی از سطح یک زبان رسمی به سطح دیگر گویش‌های رایج در پادشاهی ایران تنزل یافت. این زبان با دیگر واژگان دخیل عربی درآمیخت و بیشتر در آتشکده‌ها به‌عنوان زبان نیایش زرتشتیان مورد استفاده قرار گرفت.

گسترش قلمرو فرهنگ عربی در ایران و علاقه ایرانیان به مشارکت در حاکمیت و نهادهای اجتماعی، و نیز مهاجرت قبایل عربی و ارتباط آنها با ایرانیان از راه همجواری، ازدواج و داد و ستدهای روزمره موجب شد زبان عربی در گویش‌های ایرانی نفوذ روزافزونی پیدا کند. با این‌همه، زبان فارسی دری در سال‌های واپسین سده سوم هجری با تکیه بر زبان عربی خیزش خود را آغاز کرد و به‌تدریج جایگاه ملی خود را بازستاند.

همزمان با این تحول، دولت عباسیان به نفوذ خود استحکام بخشید، و ارتباط ایرانیان با مردم عرب به‌ویژه در پایتخت خلافت اسلامی، یعنی عراق، بیشتر و بیشتر شد. نسلی که از این پیوند پدید آمد، شاعرانی را به عرصه ظهور رساند که شعر عربی را متحول و از حالت انجماد و تقلید به حالت ابداع و تجدید رهنمون ساختند.

در سایه‌سار این میراث شعری نوگرا نخستین شاعران پارسی‌گوی پا به عرصه وجود گذاشتند؛ شاعرانی که به دو زبان عربی و فارسی سخن می‌گفتند. آنان پس از تحصیل علوم عربی و دینی و حفظ قصاید شاعران عرب و تبخّر در شیوه‌های بلاغی زبان قرآن به سرودن اشعار عربی روی آوردند.

پس از گذشت دو قرن و نیم از خلافت عباسیان، حاکمیت این خاندان بر ممالک تحت نفوذ خود به سستی گراییده و روند استقلال آن ممالک از حکومت مرکزی سیر صعودی پیدا کرد. همزمان با این جنبش استقلال‌طلبانه سیاسی، باری دیگر احساسات ملی‌گرایانه و بازگشت به خویشتن نمود چشمگیری یافت. از این رو، صفاریان در جنوب شرقی ایران، و سپس سامانیان در خراسان و آسیای میانه - به‌ویژه در بخارا پایتخت سامانیان - شعرای دربار را به سرودن اشعار فارسی تشویق کردند و زبان فارسی دری را به‌عنوان زبان شعر به

رسمیت شناختند. بدین شکل دوران استقلال ادبی فارسی همزمان با استقلال نسبی سیاسی در ایران آغاز شد.

شاعران ایرانی که شعر عربی می‌سرودد، این بار به سرودن شعر فارسی روی آوردند، و علاوه بر زبان عربی، زبان فارسی را به‌عنوان زبان شعری خود برگزیدند. شاعرانی مانند شهید بلخی، رودکی، ابوالطیب مُصعبی، حنظله بادغیسی و دیگران که به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سرودند، وارد عرصه شعر و ادب شدند و تا امروز کاروان پر طراوت شعر فارسی همگام با شعر عربی به سیر تکاملی خود ادامه می‌دهد.

مردم شعرپرور ایران پس از ظهور اسلام به‌عنوان مردمی با پشتوانه عظیم فرهنگی ظاهر شدند که پیش از این سابقه نداشت. تنها میراث ایرانیان در دوران حکومت ساسانی ادبیات دینی بود که بخشی از آن باقی ماند و بخشی دیگر از بین رفت. آثار به‌جامانده به‌هیچ‌وجه کثرت و رواج شعر در دوران پیشین را نشان نمی‌دهد. پیش از این یادآور شدیم که نخستین شاعران ایرانی در دامان شعر عربی پرورش یافتند، و از نظر فرم، محتوا و سبک‌های شعری تحت تأثیر شعر عربی واقع شدند. البته شعر عربی از همان عصر جاهلی به اوج خود رسیده بود و از لحاظ مضامین و قالب‌های شعری به استحکامی بی‌نظیر دست‌یازیده بود. به همین خاطر، شعر عربی برای همه اعم از سراینندگان عرب و ایرانی، الگو شد و گویی این الگو شدن برای شعر فارسی به دلیل بازیابی نقش ایرانیان در نوآوری شعر عربی بوده است.

اثرگذاری زبان عربی

تحصیل در هزاران مدرسه پراکنده در قلمرو حکومت اسلامی، به‌ویژه در ایران، این‌گونه بود که ابتدا آموزش قرائت و صرف و نحو عربی به‌صورت سلیقه‌ای و غیرمنظم انجام می‌گرفت، و سپس به‌صورت روشمند و براساس کتاب سیبویه شیرازی ادامه می‌یافت. استادان پس از این مرحله برای اینکه شاگردانشان به شیوه‌های بیانی و بلاغی زبان عربی دست یابند، آنان را به حفظ اشعار عرب دعوت می‌کردند؛ از معلقات جاهلی و چکامه‌های بلند امرؤالقیس، لبید، اُعشی و دیگر شاعران جاهلی گرفته تا شاعران دوره‌های بعد، مانند

جریر، فرزذق، و أخطل از عصر اموی، و أبونواس، مهیار دیلمی، أبوتَمّام، بحتری و متنبی از عصر عباسی. همه این کارها برای فهم دقیق قرآن و رسیدن به احکام نهفته در آن انجام می‌شد، به همین جهت این علوم را «علوم رساننده» می‌نامیدند. و از آنجا که زبان عربی زبان مادری ایرانیان نبود، و برای فهم دین اسلام باید این زبان را می‌آموختند، بدین جهت تلاش مضاعفی کردند، و این امر باعث برتری آن‌ها نسبت به خود اعراب شد، به‌ویژه پس از ضعف زبان فصیح عربی، و ورود لهجه‌های مختلف عامیانه به این زبان. دولتشاه سمرقندی در این خصوص می‌گوید:

اشتباه نیست در آنکه فصاحت و بلاغت حقّ اعراب است و اهل عجم در این قسم متابع عرب‌اند به تخصیص در علم بدیع شعر که اعراب را در این مهارتی کامل است. (سمرقندی، ۱۳۱۸ ش.: ۱۹)

البته قصیده امرؤالقیس موسوم به «قفا نیک»، و دیوان متنبی در قرن چهارم هجری، دو رکن اساسی تدریس در آن زمان به‌شمار می‌رفتند. در تاریخ بیهقی آمده است:

امیر مسعود گفت: عبدالغفار را از ادب چیزی بیاید آموخت، وی قصیده‌ای دو سه از دیوان متنبی و قفانیک مرا بیاموخت. (بیهقی، ۱۳۲۴ ش.: ۱۱۲)

دانش‌آموزان علاوه بر آموختن قرآن، حدیث و شعر عربی به نثر نیز - هرچند اندک - می‌آموختند. نظامی عروضی سمرقندی در بیان توشه علمی یک نویسنده فارسی‌زبان می‌گوید:

واجب است که از زبان تازی قرآن مجید اخبار و احادیث، امثال عرب، منشآت صاحب‌بن‌عباد والصابی و قدامه‌بن‌جعفر و بدیع‌الزمان همدانی و حریری و نویسندگان دیگر، و نیز دو اوین متنبی و ابیوردی و غزی را بخواند. (نظامی عروضی سمرقندی، بی‌تا: ۲۲)

رشیدالدین وطواط، موضوع را بیشتر می‌شکافد و درباره تأثیر متنبی در شعر فارسی می‌گوید:

در اقتباس معارف و دقایق و منانت، جمیع شعرای اسلامیة عیال متنبی‌اند، و دیوان او در عرب و عجم مشهور گشته، و اکابر فضلا دیوان او را عزیز می‌دارند. (سمرقندی، ۱۳۱۸ ش.: ۲۴)

وی همچنین برای بیان جایگاه و منزلت عنصری و فرخی در شعر فارسی، این دو را با

متنبی مقایسه می‌کند، و در کتاب حدائق السحر آورده که فرخی در نزد ایرانیان مانند متنبی در نزد مردم عرب است. (براون، ۱۹۵۴م: ۱۴۴)

اظهارات این منتقدان شعر و نویسندگان کتاب‌های بلاغت فارسی چه از نظر مرحله آغازین این شعر و یا مرحله استحکام و سامان‌بخشی، خود گواه محکمی بر اثرگذاری عمیق شعر عربی در فرم و محتوای شعر فارسی است.

این نوع تأثیر را نیز می‌توان از علاقه بیش از حد شاعران پارسی‌گوی به شاعران و بزرگان عرب دریافت. و این کاملاً طبیعی است، زیرا زبان عربی از یک سو به‌خاطر زبان وحی بودن، در باور هر مسلمان آگاه، زبان عالی و ایده‌آل محسوب می‌شود، و از سوی دیگر، شاعران فارسی‌زبان، خود را شاگردان شاعران عرب می‌دانستند؛ بنابراین گرامی‌داشتن استاد از سوی شاگرد، و ارج نهادن به مقام رفیع ایشان کاملاً به جا است.

رودکی که در سال ۳۲۹ هـ در گذشته است، به‌عنوان پایه‌گذار شعر فارسی مانند امرؤ القیس در شعر عرب، خود را با شاعرانی مانند جریر، حسان بن ثابت، ابوتمام، مسلم بن الولید، معروف به صریع‌الغوانی، و سبحان وائل، سرآمد عرب در فصاحت و بلاغت، همانند می‌کند. وی در قصیده (مادرمی) که در مدح ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن الیث، حاکم سجستان سروده است، با بیان عجز و ناتوانی خود در توصیف حاکم می‌گوید:

شعر سزاوار میر گفت ندانم ور چه جریرم به شعر و طائی و حسان
سخت شکوهم که عجز من بنماید ورچه صریعم با فصاحت سبحان

(نفیسی، ۱۳۱۹ ش: ۱۰۱۷-۱۰۱۶)

این شیوه بیانی بارها در شعر رودکی تکرار شده و پس از او نیز سرمشقی برای دیگر شاعران مدیحه‌سرا مانند فرخی، عنصری و منوچهری - که سرآمد شاعران ایرانی در می‌سرایی و شعر توصیفی بوده - شده است.

وی در تشبیه خود به شاعران عرب، و تشبیه ممدوحان خود به بزرگان عرب، بسیار مبالغه و افراط می‌کرده، تا جایی که بخشی از سروده‌هایش به فهرستی از نام‌های شاعران، نویسندگان و بزرگان عرب بدل شده، و گاهی آن نام‌ها و لقب‌ها به‌صورت معما بیان می‌شده

است. برای نمونه ابیاتی را از قصیده معروفش در توصیف شمع که به مدح عنصری خاتمه می‌یابد، نقل می‌کنیم:

کو جریر و کو فرزدق، کو زهیر و کو لبید
 رؤبه عجاج و دیک الجن و سیف ذی یزن؟
 کو حطیئه، کو أمیه، کو نصیب و کو کمیت
 أخطل و بشار برد، آن شاعر أهل یمن؟
 و ان دو امرؤالقیس و آن دو طرفه آن دو نابغه
 و ان دو حسان و سه أعشی و ان سه حماد و سه زن؟

(منوچهری دامغانی، ۱۳۲۶ ش.: ۷۴-۷۳)

دیگر سروده‌های منوچهری را نیز باید نمایه‌ای از ابیات آغازین قصیده‌های معروف عرب دانست. و این نشانگر آشنایی عمیق منوچهری با میراث کهن شعر عرب است که فقط پژوهشگری آگاه همچون او از عهده آن برمی‌آید، مانند این بیت:

آن که گفتست «أذنتنا» آن که گفت «الذاهبین»

آن که گفت «السیف أصدق» آن که گفت «أبلی الهوی»

(همان، ص ۱۴۰)

گاه نیز شاعران پارسی‌گوی در یادآوری شعر و شاعران عرب و مقایسه آنها با خویش پا فراتر می‌نهند و به بیان برجستگی‌ها و ویژگی‌های ادیبان عرب روی می‌آورند، مانند منوچهری که می‌گوید:

- سخت نکو حکمتی چون حکم بومعاذ. (همان، ص ۲۰)^(۲)

- سه دیگر مخلص اخطل چهارم مقطع اعشی. (همان، ص ۱۲۵)

شاعران ایرانی، نام برخی کتاب‌های معروف عربی در صرف و نحو و لغت و تاریخ را نیز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در اشعارشان گنجانند؛ کتاب‌هایی مانند الکامل مبرّد (۲۸۵ هـ)، شرح ابن جنّی (۳۹۲ هـ)، المنصف فی شرح تصریف مازنی (۲۴۹ هـ)، (همان، ص ۱۱۳)، الکتاب سیبویه و مغنی اللیب عن کتب الاعاریب ابن هشام (۷۶۱ هـ).

دسته‌ای دیگر از شاعران پارسی‌گوی به استعمال افراط‌آمیز کلمات و عبارتهای عربی در اشعارشان روی آوردند، به طوری که یک کلمه و یا عبارت عربی به صورت ردیف و یا قافیه درمی‌آمد. و این در تمامی دوره‌های شعر فارسی قابل مشاهده است.

برای نمونه، برهانی، پدر معزی شاعر معروف، در قصیده بسیار مشهورش که مورد علاقه ادب‌پژوهان ایرانی نیز هست، این رویه را دنبال می‌کند، و در آغاز قصیده‌اش می‌گوید:

سلام علی دار ام‌الکواعب بتان سیه‌چشم عنبر ذوائب^(۳)
فرزند این شاعر، یعنی معزی، با پیروی از پدر و شاعران هم‌دوره‌اش، شیوه افراط‌آمیز استعمال واژگان و ترکیب‌های عربی را دنبال می‌کند، تا جایی که خواننده اشعارش گویی یک قصیده عربی با چند واژه فارسی را می‌خواند، البته با همان گیرایی و استحکام عروض عربی. وی در مطلع قصیده‌ای بلند می‌گوید:

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من

تا یک زمان زاری کنیم بر ربع و اطلال و دمن

(معزی، ۱۳۱۸ ش: ۵۹۷)

شاعران دیگری نیز این راه ناهموار را پیمودند، و از زبان مردم که سرشار از کلمات مأنوس عربی بود، دور شدند. بهترین مثال در این خصوص قصیده لامعی گرگانی است که ابیاتی را از آن نقل می‌کنیم:

هست این دیار یار، شاید فرود آرم جمل

پرسم رباب و دعد را حال از رسوم و از طلل

جویم رفیقی را اثر، کو دارد از لیلی خبر

داند کزین منزل قمر، کی رفت کی آمد زحل؟

بی آب مانده منبعش، بی یار مانده مرتعش

در قاع‌های بلقش خیل شیاطین را زجل

رخسار و زلفش را عرب، در شعر خوانده روز و شب

رنگینش رخ شیرینش لب سنگینش دل سیمین کفل

برد از دلم صبر و خرد، چون بانگ را بر ناقه زد

کاریم پیش آورد بد، لما تولی وارتحل

(لامعی گرگانی، ۱۳۱۹ ش: ۸۵)

عوامل اثرگذاری زبان عربی

تأثیر شگرفی که شعر عربی در شعر فارسی آن دوران و پس از آن برجای گذاشت، به‌کارگیری افراط‌آمیز واژگان و عبارتهای عربی که با زبان رایج فارسی ارتباطی نداشت، همگی به عواملی وابسته بودند، از جمله:

۱. نظام آموزشی رایج در ایران

۲. رشد و بالندگی زبان عربی در ایران بزرگ و به‌ویژه در میان نخبگان ایرانی، و گسترش طبیعی و تدریجی زبان عربی در مناطقی از خراسان بزرگ و آسیای میانه در دو قرن چهارم و پنجم هجری.

۳. رقابت دربارها و ایالت‌های استقلال‌یافته و نیمه مستقل از حکومت مرکزی در بغداد برای تشویق و جذب نویسندگان و شاعران، مانند آل‌بویه در عراق عجم و فارس، ابن‌العمید و صاحب‌بن‌عباد در ری و اصفهان، شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر زیاری در طبرستان و جرجان، سلطان محمود غزنوی در غزنه - افغانستان امروز - و هند، و دیگر خاستگاه‌های زبان عربی در سرزمین دولت‌خیز شاهان ساسانی.

البته حضور شاعران در این دربارها در گسترش زبان و شعر عربی در آن دیار دورافتاده نقش بسزایی داشت، حتی در دربارهایی مانند دربار غزنویان که پذیرای شاعرانی از عرب و عجم بودند.

۴. بیشتر شاعران فارسی‌زبان تا دوره‌های نه‌چندان دور به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌سرودند، و برخی بنابر شرایط محیطی در یک زبان بیشتر و در زبانی دیگر کمتر شعر می‌گفتند. اما تأثیر شعر عربی در شعر فارسی غالب بود، و این امر باعث نشد تا ظرایف و ویژگی‌های فنی شعر فارسی به شعر عربی منتقل شود، با اینکه پیشگامان این شعر بیشتر

ایرانی بودند، و محتوا و قالب شعر عربی در تار و پودشان عجین شده بود. تنها با مراجعه به کتاب یتیمه‌الدهر ثعالبی نيسابوری اسامی تعداد بی‌شماری از شاعران و ادیبان ایرانی قرن چهارم هجری که به زبان عربی شعر می‌سرودند، آشکار می‌شود. علاوه بر اسامی شاعران و ادیبان مذکور در کتاب ثعالبی، اشخاص دیگری را نیز می‌توان نام برد، مانند فرمانروایان آل بویه، صاحب‌بن عبّاد، بدیع‌الزمان همدانی، شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر و ابوالفتح بستی.

۵. تأسیس نظامیه‌ها

با اینکه سلجوقیان از قرن پنجم هجری به بعد، و دیگر ترک‌ها نیز پس از پراکنده شدنشان، زبان فارسی را به‌عنوان زبان فرهنگ و کشور داری برگزیدند، جایگاه زبان عربی به‌عنوان زبان قرآن و دین همچنان پابرجا بود. از این رو تأسیس نظامیه‌ها به‌عنوان مراکز آموزش عالی در شهرهای مهم، نقش شایانی در مراقبت و محافظت از زبان عربی ایفا کرد. با توجه به همه این عوامل، و به‌ویژه نظام قدیمی آموزش که تغییر چندانی نکرده، و در نظامیه‌ها نهادینه شده است، به‌کارگیری واژگان و عبارتهای عربی در دو قرن ششم و هفتم هجری / دوازدهم و سیزدهم میلادی رو به فزونی نهاد.

بدیهی است که زبان، شیوه‌های بلاغی و فنون شعری را نیز دربر دارد. و این امر به‌طور کامل در شعر سعدی شیرین‌سخن، و دریای فصاحت و بلاغت حافظ شیراز نمایان است. گرچه حافظ شیرازی مانند سعدی، اشعار عربی کاملی را نسروده است، دیوان او سرشار از ملمعات و تکبیت‌های عربی است. و همان بس که نخستین مصراع از اولین غزل دیوان او به زبان عربی است: «الا یا ایهاالسّاقی أدر کأسا و ناولها...». اشعار دیگری نیز با قافیه‌های عربی همراه با علامت جمع فارسی در دیوان او بسیار دیده می‌شود.

در مورد سعدی و تأثیر شعر عربی در اشعارش سخن نخواهم گفت، به‌دلیل اینکه علی‌رغم تلاش‌های انجام شده و تحقیقات پژوهشگران ایرانی و عربی در این زمینه، هنوز اطلاعات ما در این مورد اندک است. اما لازم به یادآوری است که «مؤسسه الباطین» در این موضوع چهار کتاب منتشر کرده، و مجله‌الدراسات الادبیة، چاپ مرکز زبان و ادبیات فارسی دانشگاه

لبنان، نخستین شماره خود را در سیصد و شصت و چهار صفحه، فقط به سعدی اختصاص داده است.

به همتای سعدی در شعر نغز گفتن، یعنی حافظ شیراز بازمی‌گردم، تا اثرپذیری او را از بلاغت زبان عربی که ریشه در قرآن دارد، بازگویم. این نابغه که خلاصه میراث غزل‌سرایان ایرانی و عربی است، توانسته است تجربیات سرایندگان دو عشق حقیقی و مجازی را در سخن اهورایی خویش بگنجانند، و از شعر عشق گردنبندهایی از گهر ناب بسازد، و برگردن ابداع بنشانند، تا به یکباره زبان گویای تمامی شاعران عاشق باشد.

کوتاه‌سخن دیگر درباه حافظ این است که شیفتگی و عشق و علاقه حافظ به قرآن مجید و زبان شعر عربی او را بر آن داشت تا پرواز بلند عرفانی خویش را با بیان معانی سترگ و رمزگونه‌اش در یک مصراع و یا یک بیت عربی آغاز کند، و سرانجام به گشت و گذار خویش در دو عالم فنا و بقا پایان بخشد. گویی مطلع عربی شعر حافظ پیش‌درآمد یک غزل سمفونیک در فضای بیکران عرفان است، و بیت‌های دیگر نیز از بیت نخست تبعیت می‌کنند. و این حافظ است، حافظ قرآن، که همچون حروف مقطعه قرآن پر رمز و راز است.

ویژگی زبان عربی

علاوه بر تأثیر لغوی زبان عربی بر نظم و نثر فارسی، و نیز تأثیر عوامل سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی، لازم است اشتقاق را نیز به‌عنوان ویژگی انحصاری و اختصاصی زبان عربی که این زبان را برای ایفای نقشی فراملیتی آماده ساخته است، اضافه کنیم. در این خصوص، سخن را به مستشرق سرشناس، پروفیسور ادوارد براون، واگذار می‌کنیم که اظهار می‌دارد:

زبان عربی بهترین زبان برای بیان مطالب علمی است؛ زیرا که این زبان از نظر مواد لغوی و اشتقاق حاصل از آن بسیار غنی است. همواره این اشتقاق‌ها با اصل خود از نظر معنا مرتبط‌اند، هر چند پس از اشتقاق اندکی تغییر معنا می‌یابند.

سپس براون، کلماتی مشتق از ریشه «غفر»، «کمل» و «سقی» را به‌عنوان شاهد مثال می‌آورد، و توضیح می‌دهد:

برای اثبات این امر دو مثال می‌زنیم: اولی ریشه در اصطلاحات علمی قدیمی دارد، دومی اصطلاحی جدید است که به تبعیت از اصطلاح ولی ساخته شده است. فعل عربی دوازده صیغه دارد که هر کدام دارای معنی خاص و با معنی اصلی فعل مرتبطاند. اگر صیغه «استفعال» را از ریشه «غفر» بسازیم، کلمه «استغفار» به معنی طلب بخشایش و کلمه «مستغفر» به معنی طالب بخشایش به دست می‌آید. همچنین می‌توانیم از ریشه «کمل» دو کلمه «استکمال» و «مستکمل» را بسازیم، و بر همین قیاس از سایر ریشه‌ها. بنا بر نظر پزشکان قدیم عرب، علت بیماری استسقاء آب نوشیدن بیش از اندازه بود، به همین جهت این بیماری را «استسقاء» و بیماری را «مستسقی» نامیدند. در دوران اخیر این نیاز به وجود آمده است که برای واژه «شرق‌شناس»^۱ معادلی در زبان عربی ساخته شود، به همین خاطر از ریشه فعلی «شرق» استفاده کردند. این دو مثال به خوبی نشان می‌دهند که در زبان عربی می‌توان مفاهیم جدید را با سهولت تمام به وسیله اشتقاق انجام داد. یک نویسنده عرب همواره می‌تواند بادقت کامل، افکار و ایده‌های جدید خود را با کمک اشتقاق بیان بکند، و کلماتی را بسازد که قبلاً به کار نمی‌رفته‌اند. (براون، ۱۹۵۴ م: ۱۶-۱۷)

زبان عربی از حضور فعال تا کم‌رنگ شدن

تمامی عوامل یادشده به گسترش فراگیر زبان عربی منجر شد. و به این خاطر این زبان، زبان ادیبان، شاعران، فیلسوفان، پزشکان و دیگر دانشمندان علوم وضعی اعم از دانشمندان عرب، ایرانی، ترکی، سندی و رومی شده است. البته نامداران این علوم بسیارند، که از همه بیشتر ایرانیان بودند.

با این حال، قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی شاهد تألیف کتاب‌هایی به زبان غیرعربی، به‌ویژه زبان فارسی توسط بزرگانی مانند ابن‌سینا، ابوحماد غزالی و دیگران بوده است. بیشتر آثار عرفانی احمد غزالی - برادر امام محمد غزالی - به زبان فارسی بوده، و نیز کتاب‌های دیگران که در علوم مختلف نگاشته شده است.

علاوه بر این، به قدرت رسیدن ترک‌های سلجوقی، و گسترش قلمرو غزنویان تا سرزمین هند، از انتشار زبان عربی کاست، و به محدود شدن تألیف کتاب‌ها به زبان عربی در موضوعاتی مانند موضوعات فقهی و دینی منجر شد. و علی‌رغم نقش مهمی که مدارس نظامیه در این خصوص ایفا کرد، زبان عربی از دربار حذف و به جای آن، زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی و دیپلماسی در ایران و آسیای میانه و هند برگزیده شد.

و این گونه بود که زبان عربی پس از گسترش در مشرق‌زمین رو به افول گذاشت. درمقابل، شعر فارسی در قرن پنجم هجری به اوج خود رسید، و نشانه‌های استحکام و قوت آن در شعر شاعرانی مانند عنصری، فرخی، منوچهری و عبدالواسع جلی و دیگران نمایان شد. دانشمندانی همچون عمر خیام و ابن‌سینا که به زبان عربی تألیف می‌کردند، به زبان فارسی روی آوردند و به این زبان شعر سرودند. از ابن‌سینا دوازده رباعی و دو غزل و یک قطعه شعر فارسی به‌جا مانده که «آتیه» - مستشرق آلمانی - در سال ۱۸۷۵ م. تحت عنوان: ابن‌سینا، شاعر غزلسرای فارسی منتشر کرده است.^(۴) درمورد رباعیات خیام هم نیازی به شرح نداریم چون بارها به زبان عربی، و زبان‌های زنده دنیا ترجمه و مشهور شد.

زبان عربی با همه گم‌رنگ شدنش، درمقابل، حضوری چشمگیر در زبان فارسی داشت، از قبیل حضور واژه‌های عربی در اصطلاحات علمی، فقهی، دینی و زبان روزمره مردم. بدین شکل زبان عربی وارد زبان فارسی، ترکی و اردو شد، و از حضور مستقیم در عرصه اجتماع و فرهنگ به‌حضوری غیرمستقیم متحول شد، که تا امروز ادامه دارد.

زبان نخبگان نه زبان عامه مردم

نکته قابل توجه در این خصوص این است که زبان عربی علی‌رغم نفوذ فرهنگی گسترده‌اش، هیچ‌وقت در ایران، آسیای میانه و مناطق شرقی خلافت عباسیان به‌عنوان زبان مردمی به‌کار نرفته است. ایرانیان با لهجه‌های فراوان محلی که داشتند از زبان خود محافظت کردند. زبان فارسی دری نیز رو به توسعه گذاشت و به سطح زبان شعر و ادب ارتقا یافت. و این برخلاف روندی بود که در عراق و بلاد شام جریان داشت. علل و عوامل

مختلفی برای این امر می‌توان لحاظ کرد، از جمله وسعت قلمرو حاکمیت شاهان ایرانی و دشواری ارتباط بین مراکز ایالت‌ها که باعث به‌وجود آمدن لهجه‌های مستقل شد، همگی ریشه در زبان آریایی ایرانی داشتند. وسایل ارتباط جمعی هم به‌حدی نبود تا زبان مردم را یکسان سازد. امروزه نیز ما شاهد تنوع لهجه‌ها علی‌رغم حاکمیت دوازده‌قرنی زبان فارسی هستیم. پیش از اسلام نیز این وضع در امپراتوری بزرگ ساسانی به‌دلیل وسعت جغرافیایی، و نظام طبقاتی حاکم برقرار بوده، و از این‌رو زبان پهلوی و زبان فارسی میانه تنها در طبقه اشراف و اعیان جامعه رواج داشته است.

این فضای متنوع زبانی به یک اتفاق عجیب منتهی شد. زبان عربی علی‌رغم مهاجرت گسترده قبایل عرب به سراسر ایران، آسیای میانه و سرزمین سند، نتوانست زبان بومی آن مناطق را تحت‌الشعاع قرار دهد، بلکه مردم این مناطق بودند که قبایل عرب را مجذوب خود کردند، و آنها را با محیط جدید مأنوس ساختند. از تعامل، معاشرت و ازدواج اعراب با ایرانیان نسلی به‌وجود آمد که کم‌کم زبان مادری خود را به فراموشی سپرد، و در اقیانوس عظیم ایران ذوب شد. نام خانوادگی بعضی از ایرانیان، مانند شیبانی، بنی‌عامری و غیره یادآور قبایل عرب آن دوران است. از میان آن نسل‌ها کسانی بودند که زبان ادبی را فرا گرفته و به زبان فارسی شعر سروده‌اند، مانند رابعه قزداری که دختر یک شاهزاده عرب در بلخ بود.

مثال‌های فراوانی در این خصوص می‌توان زد. برای نمونه می‌توانیم از کتاب مرزبان‌نامه که به زبان طبری، تألیف و سپس به فارسی و عربی ترجمه شده است، استفاده کنیم. و نیز می‌توانیم به کتاب ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی موسوم به أحسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم که تألیف آن در سال ۳۷۵ هـ / ۹۵۵ م. به اتمام رسیده است، اشاره کنیم. این کتاب علاوه بر اطلاعات با ارزش جغرافیایی، یک گنجینه لغوی نیز به‌شمار می‌رود.^(۵)

مقدسی می‌گوید که اوج شکوفایی زبان عربی در اواخر قرن چهارم هجری / دهم میلادی در یک سرزمین غیرعربی بود، یعنی سرزمین فارس، زیرا که مردم این سامان در یادگرفتن زبان عربی تلاش فراوانی می‌کردند. و بنا به گفته مقدسی، «ایرانیان، زبان عربی را خودجوش و با زحمت بسیار فرا گرفتند.» (مقدسی، ۱۹۰۶ م: ۳۲)

درمقابل، شهرهای عربی عراق، مانند بصره، کوفه و بغداد را می‌بینیم که از ضعف زبان عربی، شیوع لهجه‌ها و ورود واژه‌های دخیل رنج می‌بردند. از این رو علما و شعرا به بادیه‌های جزیره‌العرب پناه می‌آوردند، تا زبان فصیح و صحیح عربی را از بادیه‌نشینان بیاموزند، زیرا که زبان عربی در شهرها به‌دلیل مهاجرت‌های فراوان به تباهی کشیده شده بود، و این تباهی و بی‌سامانی به شعر بزرگان نیز سرایت کرده بود. زبان فارسی در بسیاری از شهرهای عراق رایج بود. (بلاذری، فتوح‌البلدان، ص ۳۳۶)

بلاذری از خانواده‌های اصیل اصفهانی که در بصره ساکن بودند خبر می‌دهد. عبیدالله بن زیاد، یک گردان هزارنفره از تیراندازان جنگجوی بخارایی وارد بصره کرد. مهاجرت ایرانیان به بصره به‌دلیل مجاورت این شهر با سرزمین فارس نیز مزید بر علت بود. (حموی، بی‌تا: ج ۱، ص ۵۲۲؛ ابن‌قتیبه، عیون‌الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۲)

همین اتفاق در کوفه نیز رخ داد و شاید آمیختگی زبان‌ها و لهجه‌ها در این شهر حادثر از بصره بود. چون شهر کوفه به پایتخت لخمیان پیش از اسلام، یعنی شهر «حیره» نزدیک بود. شهر حیره همان شهری بود که بهرام گور پادشاه ساسانی در آن پرورش یافت. و بسیاری از مرزبانان و دهقانان ایرانی در آنجا حضور داشتند. از جمله شخصیت‌های مهمی که در این شهر زندگی می‌کردند، عدی بن زید عبادی تمیمی - منشی و سفیر خسرو پرویز به پادشاه روم - است. این شهر پایگاه فرهنگ آرامی نیز بود. به همین دلیل زبان عربی با دیگر زبان‌های این شهر، یعنی فارسی و آرامی درآمیخته بود. کوفه هم مانند بصره نظامیان عالی‌رتبه داشت که عبارت بودند از نظامیان ایرانی که به لشکریان عرب پیوستند. این نظامیان که تحت فرماندهی رستم در القادسیه می‌جنگیدند، با سعد بن ابی‌وقاص پیمان صلح بستند و در کوفه مستقر شدند. نظامیان مذکور تعدادشان چهار هزار نفر بود که گروهی از آنها را زیاد بن ابیه به‌دستور معاویه به سوریه منتقل کرد، و به فارسیان شهرت یافتند. گروهی دیگر از این نظامیان به لشکر بصره پیوستند. (بلاذری، فتوح‌البلدان، ص ۲۸۰، ابن‌قتیبه، ۱۳۳۰ ق.:

(۱۶۵)^(۶)

این تعداد از جنگاوران ایرانی، و شمار زیادی از اسیران و خانواده‌هایشان و بسیاری از

بازرگانان، صنعتگران و مهاجران ایرانی که به بصره نقل مکان کرده بودند، بیشتر جمعیت کوفه را تشکیل دادند. و این گونه بود که زبان فارسی زبان رایج در این شهر شد. جاحظ مثال‌های فراوانی از ورود واژه‌های فارسی به زبان عربی نقل می‌کند، و یاقوت حموی نیز در کتاب معجم‌البلدان به این امر مبادرت کرده است. این حضور فارسی - بنا به گفته جاحظ - به شهرهای جزیره‌العرب، مانند حجاز و مدینه نیز گسترش یافت. (جاحظ، ۱۹۶۸ م: ج ۱، ص ۱۰؛ حموی، بی‌تا: ج ۳، ص ۳۳۸)

بادرنظرگرفتن وقایع و اتفاقات مذکور درمی‌یابیم که چرا زبان عربی در مناطق شرقی دولت اسلامی به‌عنوان زبان علم، ادب و فرهنگ شناخته شد، در حالی که این زبان به‌عنوان زبان گویشی ایرانیان و مردم همجوار ایران در مناطق شرقی و شمالی به‌کار نرفته است.

مواضع ایده‌آل

بنابراین باید عالمانه و واقع‌بینانه بیندیشیم، از گذشته پند گیریم و برای آینده برنامه‌ریزی کنیم. از هرگونه موضع‌گیری غیرمنطقی و غیراصولی دوری کنیم، و از دنباله‌روی برخی محققان که بدون درنظرگرفتن پیچیدگی‌های اجتماعی و وقایع گذشته مغایر با شرایط کنونی، در دام شعارزدگی و فخرفروشی افتادند، پرهیزیم. پیدا است که زبان سلطه و دربار بیشتر اعیان و اشراف را تحت‌الشعاع قرار داد، و این گونه نبود که جهان را به یکباره دگرگون سازد. دکتر عائشه عبدالرحمن در این خصوص می‌گوید:

از زمانی که اسلام در کشورهای فتح‌شده استقرار یافت، زبان عربی بر دیگر زبان‌های بیگانه در منطقه، پیروز و اندکی بعد با زبان‌های بومی این مناطق روبه‌رو شد. (عبدالرحمن، ۱۹۷۱ م: ۶۱-۶۰)

وی در ادامه می‌گوید:

از ملت‌های این مناطق انتظار می‌رفت بین زبان عربی که زبان دین است، و زبان زندگی و بومی خود که سالیان دراز در برابر تهاجمات مصون داشتند، پیوند دهند. اما یکی دو نسلی نگذشته بود، که زبان عربی زبانی واحد شد، و همان گونه که این ملت‌ها ناگزیر به ترک دین خود و گرویدن به دین اسلام نبودند، دیگر زبان‌های بومی این ملت‌ها نیز

خودخواسته و بی‌هیچ اجباری به‌سوی زبان عربی هجرت کردند. بدین شکل زبان عربی با دیگر زبان‌های ملل تازه مسلمان‌شده وارد رقابتی سخت شد. (همان، ص ۶۷)

دکتر عائشه عبدالرحمن در جایی دیگر این موضع را تکرار می‌کند و می‌گوید:
زبان عربی زبان توده این ملت‌ها و قرآن کریم تنها رابط بین این ملت‌ها و زبان عربی بوده است.

وی سپس نتیجه‌گیری می‌کند:

دولت اسلامی به میراث علمی و فرهنگی ملل تازه مسلمان شده نیاز داشته، که در این بین تحول نظام‌های اداری و سیاسی، و انتخاب زبان قرآن به‌عنوان زبان برگزیده این ملت‌ها، این نیاز را دو چندان کرده است. (همان، ص ۷۴)

زبان آریایی در برابر زبان سامی

در اینجا باری دیگر این پرسش را مطرح می‌کنیم که چرا زبان عربی در قلمرو پهناور ساسانیان به‌عنوان زبان گویشی مردم به کار نرفت؟ و چرا مردم - برخلاف نظر دکتر عائشه عبدالرحمن - زبان بومی خود را ترک نکردند؟

به بخش‌هایی از این سؤال در لابه‌لای مقاله حاضر پاسخ گفتیم. در اینجا یادآور می‌شویم که آنچه اتفاق افتاد به‌طور عینی و عملی با دیدگاه خانم دکتر عائشه عبدالرحمن مغایرت دارد. زیرا که صدها قبیله عربی مستقر در ایران بزرگ باوجود تأثیر در زبان و گویش‌های بومی، به‌تدریج در محیط جدید درآمیخته، و سرانجام زبان و لهجه محیط جدید را برگزیده است. زبان فارسی هم به‌مرور زمان همانند زبان عربی به‌عنوان زبان نخبگان و زبان نظم و نثر ادبی به کار رفته است.

برای بیان تنوع زبانی در مناطق مختلف ایران می‌توانیم از کتاب أحسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم مقدسی استفاده کنیم. وی در این کتاب، تنوع زبان‌های مردم را در قرن چهارم هجری بیان می‌کند، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. مقدسی، زبان مردم نيسابور، طوس و نسا را نزدیک هم می‌داند، زبان بست و بلخ را نیکو برمی‌شمرد، اما زبان سجستان و هرات را به‌ترتیب پرخاشگرانه و ددمنشانه توصیف می‌کند. وی سپس به برخی تفاوت‌های زبانی

بین شهرهای سرخس، ایبورد، جرجستان، جوزجان، مرو، مروالروند و بخارا اشاره می‌کند، و در مورد بخارا اظهار می‌دارد که زبان دری این سامان مملو از حشو بوده، زیرا که در دربار صفاریان و سامانیان کاربرد داشته است. مقدسی، زبان طخارستان و بامیان را زبانی گنگ و نامفهوم می‌داند. بقیه مناطق را نیز به همین ترتیب نام می‌برد.

مقدسی، گسترش زبان عربی در کنار زبان‌های ایرانی در منطقه خوزستان را مشاهده کرده، و اذعان داشته است که مردم این خطه، زبان فارسی و عربی را درمی‌آمیزند، زیرا که آنها، این دو زبان را نیک می‌دانند، و به آسانی از یکی به دیگری منتقل می‌شوند. (مقدسی، ۱۹۰۶م: ۴۱۸) و جای تعجب ندارد، چرا که این مناطق از دیرباز شاهد اختلاط ایرانیان و اعراب بوده است.

مطالبی که مقدسی بیان داشته است با واقعیت‌هایی که دیگر منابع تاریخی به‌ویژه منابع فارسی نقل کرده‌اند، همخوانی و مطابقت دارد. واقعیتی که بر کاهش نفوذ زبان عربی در میان خود نخبگان در مناطقی مانند ایران و آسیای میانه مبتنی است. در ترجمه فارسی کتاب تاریخ بخارا آمده است، که این کتاب در قرن چهارم هجری / دهم میلادی به زبان عربی نگاشته شده، و قباوی، مترجم این کتاب، به دلیل اینکه بیشتر مردم مایل نبودند کتاب‌های عربی را بخوانند، این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرده است. (نرخی، بی تا: ۱۵)^(۷)

ما دلیل روشن دیگری نیز در اختیار داریم که نشان می‌دهد زبان عربی تنها در میان نخبگان و افراد وابسته به طبقه حاکم رواج داشته است. متنی در طول سفرش به سرزمین فارس و شیراز به‌منظور مدح عضدالدوله، شاه مقتدر آل بویه، با مردمی که زبانشان عربی باشد برخورد نکرد. و به همین دلیل شعر معروف «شعب بوان» را سرود که می‌گوید:

چه خوش است در بهاران منزلگاه‌های شعب بوان، لیک مرد عرب در آنجا غریب و بیگانه

است. (متنی، ۱۸۶۰ م: ۳۶۲)

علت این امر را در این می‌بینیم که زبان عربی در جایی رواج یافت که پیش از اسلام مهاجرت‌های عربی در آنجا صورت گرفته بود، و مردم آن مناطق هم به یکی از زبان‌های سامی تکلم می‌کردند. به همین دلیل روی آوردن آنها به زبان عربی سهل و آسان بود. برای

نمونه، در سوریه و عراق زبان سریانی و لهجه‌های اشتقاق‌یافته از زبان آرامی در میان مردم کلدانی رایج بود. صابئیان نیز از دیرباز به زبان سامی مندائی سخن می‌گفتند. حرانیان که از ترس جان، خود را صائبی می‌نامیدند، و نیز مارونیان در منطقه جبل لبنان، هر دو به زبان سریانی تکلم می‌کردند. و باز از یاد نبریم که زبان رایج در شهر حیره و حومه آن، زبان سریانی بود.

اما زبان عربی در ایران علاوه بر زبان فارسی دری با زبان‌های ایرانی آریایی نیز روبه‌رو بود. همه این زبان‌ها از نظر ساختار و جمله‌بندی با زبان عربی و زبان‌های سامی تفاوت‌های اساسی داشته‌اند، خصوصیات رفتاری این ملت‌ها با ملت‌های سامی نیز متفاوت بود، و این دو از نظر زبانی و فکری با هم هیچ‌سختی نداشته‌اند.

بدین علت، خانواده‌های ایرانی حاکم که از خودمختاری مطلق و یا نسبی برخوردار بودند، به تشویق شاعران برای سرودن اشعار به زبان فارسی دری روی آوردند. در این میان رودکی همانند امرؤالقیس عرب، سرآمد شاعران فارسی‌زبان شد. پس از او فردوسی با جنبش ملی و زبانی خود به نظم شاهنامه همت گماشت و تاریخ و تمدن ایران را به رخ همه، به‌ویژه اعراب کشید. عملکرد صفاریان، سامانیان، غزنویان، و سلجوقیان هم به همین منوال بود. نویسنده تاریخ سیستان نقل می‌کند که یعقوب لیث صفار پس از فتح مناطقی از خراسان، هرات، و یوشنج و به‌دست‌آوردن منشور سیستان، کابل، کرمان و فارس از محمد بن طاهر، و سرکوبی خوارج، شعرا نزد او آمدند و اشعاری به زبان عربی در مدح او سرودند. آنگاه یعقوب رو به شعرا و دبیر رسایلش کرد و گفت: «چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت». (ناشناس، ۱۳۱۴ ش: ۲۰۹)

این قبیل جریان‌ها در قلمرو زبان سامی به‌دلیل نزدیک بودن زبان‌ها و تقارب فکری ملت‌ها مشهود نبود. فیلیب حتی - مورخ بزرگ - در راستای نتیجه‌گیری من و در خصوص وضعیت اعراب و تمدن اسلامی در اندلس می‌گوید:

اندلس در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی دو بار مورد هدف قرار گرفت. بار اول هنگام مسیحی‌کردن اسپانیا، و بار دوم هنگام متحد و یکپارچه‌کردن آن. مسیحی‌کردن اسپانیا

با یکپارچه کردن آن متفاوت بود. تنها بخشی از شبه‌جزیره ایبریا که در آن اسلام نفوذ عمیقی داشت، همان بخشی بود که تمدن سامی اندلسی به شکوفایی و پیشرفت رسیده بود، و به همین شکل جزیره سسیل. و این حقیقتی بسیار مهم است که دیوار حایل میان اسلام و مسیحیت کاملاً با دیوار حایل میان تمدن فنیقی و تمدن غربی همسان است.

سخنان حتی و دو نویسنده همکارش آقایان جرجی و جبور در اینجا خاتمه می‌یابد. اما آنها در همان مطلب به مسلمانان اندلسی که تحت سلطه مسیحیان قرار داشتند، اشاره می‌کنند که از نظر زمانی و تعاقب نسل‌های بعدی شبیه مردم عرب بودند که به ایران و آسیای میانه مهاجرت کردند و با محیط جدید آمیخته شدند. این سه مورخ می‌گویند:

هنوز قرن سیزدهم میلادی به پایان نرسیده بود که بسیاری از مسلمانان به‌زور و یا تسالحتی تحت فرمان مسیحیان قرار گرفتند. اما آنان همچنان به عقاید و دین خود پایبند بودند. در اسپانیا به این مسلمانان «مُدخار»^۱ می‌گفتند. بسیاری از آنها زبان‌عربی را فراموش کرده و زبان اسپانیایی را فرا گرفته بودند، و به تدریج هم‌رنگ مسیحیان شدند.

(حتی، جرجی و جبور، ۱۹۷۳م: ج ۲، ص ۶۵۵)

تداوم زبان عربی در ایران

پس از این گشت و گذار مختصر در قلمرو انتشار زبان عربی در ایران و مناطق شرقی و شمالی هم‌جوار، باید اذعان کنیم که نخبگان فرهیخته آن مناطق به زبان عربی تألیف می‌کردند، و این روند در موضوعات دینی و فلسفی تا بعد از قرون وسطا با آهنگی کند ادامه داشت. و این کاملاً در تألیفات بزرگانی مانند شیخ بهایی، صدرالدین شیرازی و علمای عصر صفوی و پس از آنها قابل مشاهده است.

این روند در عصر جدید باز با آهنگی کندتر در مورد موضوعات دینی ادامه یافت. اما شعر باری دیگر در برابر زبان عربی روی خوش نشان داد و قرن بیستم شاهد شاعران سرشناس ایرانی تبار بود که در سرایش شعر عربی به شهرت رسیدند، و بسیاری از آنان در کشورهای عربی به‌ویژه در عراق به‌سر بردند؛ برای مثال، عباس خلیلی که تا اواخر دهه شصت قرن

بیستم، اشعاری زیبا همانند اشعار عباس بن الاحنف - شاعر غزل سرای عصر عباسی اول - می‌سرود. نبوغ شعری این شاعر نیز به دخترش سیمین بهبهانی - از شاعران معاصر ایران - رسید، هرچند که ایشان برخلاف پدرش در شعر فارسی نام‌آور شدند.

سرمایه راکد

زبان عربی در دوران جمهوری اسلامی ایران چه در اصول و چه در عمل دارای جایگاه ویژه‌ای شد. نظام اسلامی در این خصوص موضع رسمی اتخاذ کرد، و ماده شانزدهم قانون اساسی خود را به زبان عربی اختصاص داد. در این ماده قانونی آمده است:

از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی، عربی است، و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است، این زبان باید پس از دوره ابتدایی تا پایان دوره متوسطه در همه کلاس‌ها و در همه رشته‌ها تدریس شود.

و عملاً این قانون، اجرا، و تدریس زبان عربی در مدارس عمومی شد. در این زمینه کتاب‌های آموزشی برای دانش‌آموزان تألیف و مورد تدریس واقع شد، به اضافه کتاب‌هایی که در گذشته برای این منظور منتشر شده است. و چنانچه یادآور شویم که تعداد دانش‌آموزان دوره متوسطه در ایران بیش از شانزده میلیون نفر برآورد می‌شود، به اهمیت این اصل قانونی پی می‌بریم، و نیز از میزان گسترش زبان عربی در میان نسل جوان، همچنین حضور این زبان در حوزه‌های دینی سراسر ایران آگاهی می‌یابیم.

شایان ذکر است که گروه‌های آموزشی زبان و ادبیات عربی از دیرباز در دانشگاه‌های بزرگ ایران دایر بوده است، و از نظر برنامه‌های درسی و سطح آموزشی در دو مقطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی همپای دانشگاه‌های کشورهای عربی به‌شمار می‌روند. و اگر استادان و دانشجویان نسل گذشته علی‌رغم کارآمدی و وسعت علمی در زبان و ادبیات عربی دچار لهجه فارسی می‌شده‌اند، امروزه کمتر کسی را می‌یابیم که زبان عربی را همانند خود اعراب تکلم نکند، باوجود تنوع لهجه‌ها و گویش‌ها در کشورهای عربی و مدت کوتاهی که این دانشجویان برای تحصیل در این کشورها به‌سر برده‌اند.^(۸)

علاوه بر این، در ایران، طی دوره‌های مختلف، بسیاری از نسخه‌های خطی عربی با تصحیح استادان ایرانی منتشر شد، و مورد استفاده پژوهشگران عرب قرار گرفت. اما نکته‌ای که در اینجا جلب توجه می‌کند، شمار فراوان نسخه‌های خطی عربی است که در دوران جمهوری اسلامی ایران انتشار یافته است. بیشتر این نسخه‌ها برای اولین بار چاپ و یا با استناد به نسخه‌های جدید که در اختیار مستشرقان و یا پژوهشگران عرب نبوده، تجدید چاپ شده است. این نسخه‌های خطی که در علوم مختلف دینی، لغوی، ادبی و فلسفی است به روش علمی توسط استادان ایرانی و گاهی با مساعدت پژوهشگران عرب در چارچوب نوعی همکاری سودمند، تصحیح و منتشر شده‌اند.

مواردی که بیان شد و بسیاری دیگر که بدان اشاره‌ای نرفت، نشان از این دارد که زبان عربی در ایران با کوله‌بار فرهنگی در جایی ناآشنا به سر نمی‌برد، بلکه این زبان از زمان گسترش اسلام در ایران تا امروز نقش مهمی در شکل‌گرفتن فرهنگ این مردم ایفا کرده است. امروزه علی‌رغم نفوذ گسترده زبان انگلیسی در سراسر جهان، و استقبال ایرانیان از این زبان، همچون دیگر ملل جهان، و نیز انتشار زبان‌هایی با تمدنی کهن مانند زبان فرانسوی و آلمانی در ایران، باز زبان عربی در کنار زبان فارسی به‌عنوان یکی از عناصر شکل‌دهنده شخصیت فرهنگی ایرانی، محکم و استوار باقی مانده است.

اگر در این مسائل خوب بنگریم، در خواهیم یافت که اعراب چه سرمایه عظیم فرهنگی در ایران دارند که هنوز از آن بهره‌مند نشده‌اند. این سرمایه عظیم، کشورهای همجوار ایران را نیز در برمی‌گیرد که در گذشته بخشی از ایران بزرگ بوده‌اند، مانند افغانستان، پاکستان، بخشی از هند، پنج جمهوری آسیای میانه و منطقه قفقاز.

وعده نجات

در عصر رقابت ملتها برای گسترش زبان و فرهنگ خویش، و رویارویی با پدیده جهانی شدن، کشورهایی مانند کشورهای فرانسوی‌زبان را می‌بینیم که برای مقابله با زبان انگلیسی و فرهنگ امریکایی تلاش‌های فراوانی می‌کنند تا مواضع فعلی خود را استحکام

بخشند، و فضایی جدید هرچند ناچیز به دست بیاورند. در چنین شرایطی هیچ تلاشی از سوی اتحادیه عرب و یا هر یک از کشورهای عربی برای حفظ زبان عربی در کشورهای مسلمان و یا کشورهایی که از فرهنگ اسلامی و عربی غنی هستند، نمی‌بینیم.

با در نظر گرفتن این نتایج لازم می‌دانم کشورهای عربی را به تأسیس یک سازمان غیردولتی دعوت کنم، تا تدریس زبان عربی و معارف اسلامی را در کشورهای مسلمان غیرعرب و در میان ملل افریقایی و آسیایی که با ما روابط ویژه‌ای دارند، توسعه بخشند. علاوه بر این، باید از همین امروز و در چهارچوب سازمان مذکور، برای گسترش زبان عربی در جهان تلاش کنیم، به ویژه در کشورهای که با ملل عرب روابطی دارند، مانند فرانسه که چند میلیون نفر از ملیت‌های عربی را در خود جای داده، و یا اسپانیا و ایتالیا که در آنها فرهنگ کهن عربی ریشه دوانده است، و به همین شکل در سایر نقاط جهان.

بی‌شک زمینه گسترش زبان عربی با رویکرد جمعیت عرب‌زبانان، و یا کشورهایی که تحت پوشش این زبان قرار دارند، بسیار وسیع‌تر از زمینه گسترش زبان فرانسوی است. اما با مقایسه فعالیت سازمان کشورهای فرانسوی‌زبان با فعالیت کشورهای عربی متوجه این امر تأسفبار می‌شویم که تا چه حد از عرصه رقابت جهانی دور هستیم، در حالی که دیگران با چنگ و دندان به نبرد خود ادامه می‌دهند. آیا پند می‌گیریم؟ پند گرفتن، از راه‌های موفقیت و پیشرفت فرد و جامعه است؛ و پیشرفت، امری حیاتی است که خداوند متعال، انسان را در راستای تحقق آن آفریده، و او را جانشین خود در زمین و آبادانی آن برگزیده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مجله فصیله ایران و العرب، بیروت، سال اول، تابستان ۲۰۰۲ م؛ شماره ۱، ص ۷۸-۵۷.
۲. منظور از بومعاد، بشارین برد است.
۳. در مورد این قصیده، رجوع شود به پژوهش دکتر محمد معین در مجله مهر، سال ۷، شماره ۸.
۴. رجوع شود به مجله Gottinger Nachrichten، سال ۱۸۷۵ م، ص ۴۵۵-۵۶۷.
۵. چاپ دوم این کتاب را دی خوویه (De Goege)، در سال ۱۹۰۶ م. منتشر ساخت.
۶. این نظامیان در شهر کوفه به «حمرء دیلم»، (سرخ‌رویان دیلمی) معروف بودند که بنا به گفته بلاذری

(فتوح البلدان، ص ۲۸۰)، این تسمیه هیچ ارتباطی با منطقه دیلم ندارد. صفت «حمرا» به این دلیل بود که رنگ ایرانیان روشن بوده است.

۷. نکته جالب این است که این کتاب را ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی (۳۳۲ هـ / ۹۴۳ م.) به زبان عربی نگاشته و سپس ابونصر احمدبن محمدبن نصر قباوی (۵۲۲ هـ / ۱۱۲۸ م.) به زبان فارسی ترجمه کرده، و سرانجام گزیده این کتاب را محمدبن زفر بن عمر (۵۷۴ هـ / ۱۱۷۸ م.) به رشته تحریر درآورده است. اصل متن عربی این کتاب به مرور ایام مفقود، و باری دیگر به همت آقایان بدوی و الطرزی از زبان فارسی به زبان عربی ترجمه شده است.

۸. این جانب راهنمایی چندین پایان نامه دکترای دانشجویان ایرانی دانشگاه لبنان و دانشگاه‌های مختلف این کشور را بر عهده داشته‌ام که بنا به گواهی استادان گذشته و حال، این پایان‌نامه‌ها جزو پایان‌نامه‌های برجسته زبان و ادبیات عربی به حساب می‌آیند.

کتابنامه

- ابن خلدون، ۱۹۶۷ م. / المقدمة. بیروت: منشورات دارالکتاب اللبنانی.
 ابن قتیبه. ۱۳۳۰ ق. / المعارف. قاهره.
 _____ . عیون الاخبار.
 براون، ادوارد. ۱۹۵۴ م. / تاریخ الادب فی ایران (ج ۲). ترجمه به عربی از ابراهیم امین الشواربی. مصر: مطبعة السعادة.
 بلاذری، فتوح البلدان. نشر آلود.
 بیهقی، محمدبن حسین. ۱۳۲۴ ش. / تاریخ بیهقی. تهران.
 جاحظ. ۱۹۶۸ م. / البیان و التبیین. تحقیق عبدالسلام هارون. قاهره: مکتبه الخانجی.
 حتی، فیلیپ؛ ادوارد؛ جئور جبرائیل. ۱۹۷۳ م. / تاریخ العرب. دارالکشاف.
 حموی، یاقوت. بی تا. / معجم البلدان. بیروت.
 سمرقندی، دولت‌شاه. ۱۳۱۸ ش. / تذکرة الشعراء. لیدن.
 عبدالرحمن، عائشة (بنت الشاطیء). ۱۹۱۷ م. / لغتنا و الحیاة. مصر: دارالمعارف.
 لامعی گرگانی. ۱۳۱۹ ش. / دیوان لامعی گرگانی. تصحیح سعید نفیسی. تهران.
 متنبی. ۱۸۶۰ م. / دیوان متنبی. بیروت: نشر بطرس البستانی.
 مجله Gttinger nachrichten، گوتنگن، ۱۸۷۵ م. (مقاله Ethé به زبان آلمانی درباره ابن سینا).
 مجله مهر، سال ۷، شماره ۸ (مقاله دکتر محمد معین درباره برهانی و شعر «سلام علی دارام الکواعب»)
 معزی. ۱۳۱۸ ش. / دیوان معزی. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران.

مقدسی، محمدبن احمد. ۱۹۰۶ م. *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. لیدن: نشر دی خویه.
منوچهری دامغانی. ۱۳۳۶ ش. *دیوان منوچهری دامغانی*. تحقیق دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه زواره.
ناشناس. ۱۳۱۴ ش. *تاریخ سیستان*. تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران.
نرشخی، محمدبن جعفر. بی‌تا. *تاریخ بخارا*. ترجمه به عربی از دکتر امین عبدالمجید بدوی و نصرالله مبشر
الطرزی. قاهره: دارالمعارف.
نظامی عروضی سمرقندی. بی‌تا. *چهارمقاله*. به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: کتابخانه زواره.
نقیسی، سعید. ۱۳۱۹ ش. *احوال و اشعار رودکی*. تهران.